**باسمه تعالی**

خارج اصول

۰۹/۰۲/۹۳ امارات معتبره - راه احراز صغرای ظهور - علامات حقیقت و مجاز - تأثیر اجزای جمله در شکلگیری مفاد سایر اجزاء - انصراف از سنخ دلالتهای اطلاقیست یا دلالتهای سکوتی ؟

**حجیت ظواهر(شناخت معنای حقیقی)**

**دلالت اطلاقی**

یکی از چیزهایی که به نظر می‌رسد مربوط به دلالت اطلاقی باشد فرقی هست که بین بعضی از جملات هست حاج آقا یک بحثی را مطرح می‌فرمودند، می‌فرمودند که گاهی اوقات به حسب ظاهر بین دو جمله سلب و ایجاب هست ولی مفاد عرفی‌شان به نحو متناقضین نیستند بلکه مفاد عرفی این دوتا کلام به نحو ضدینی هستند که لهما ثالث، ایشان می‌گفتند سؤال می‌کنید استخاره چی هست؟ می‌گوید استخاره خوب است. استخاره چی هست؟ می‌گوید استخاره خوب نیست؟ استخاره متوسط، میانه نه داخل استخاره خوب است نه داخل در استخاره خوب نیست است این چطوری است که این میانه داخل این خوب است و خوب نیست از جهت مفاد لغوی سلب و ایجاب هستند ولی مفهومی ما از اینجا می‌فهمیم ضدینی هستند که لهما ثالث. یا مثلاً این جمله در حدیث «مَا أَظُنُّ کُلُّهُمْ یُسَمُّونَ هَذِهِ الْبَرْبَرُ وَ هَذِهِ السُّودَان‏» «مَا أَظُنُّ» معنایش چی هست؟ یعنی گمان ندارم؟ یا گمان به عدم دارم مفهومی که عرفاً استفاده می‌شود یعنی گمان به آن طرف دارم جایی که طرف شک دارد نمی‌گوییم گمان ندارم شما می‌گویید این مطلب چطوری است؟ می‌گویید فکر نمی‌‌کنم این طور باشد فکر نمی‌کنم یعنی فکر می‌کنم که این طور نباشد بنابراین شک متساوی الطرفین داخل ... اگر گفتم گمان می‌کنم یعنی ظنّ به شیء دارم اگر گفتم گمان نمی‌‌کنم یعنی ظنّ به عدم دارم صورت شک متساوی الطرفین از مفاد هر دو جمله خارج هست این چی هست چرا مطلب این طور است؟ از جهت صور همین طور عرفاً مفهوم این طور فهمیده می‌شود بحث سر این است تحلیل این جمله چی هست؟ چرا این تفاوت وجود دارد؟ عرض کنم چند جور می‌شود اینها را تحلیل کرد یک جور این هست که چون حالت شک متساوی

الطرفین کم اتفاق می‌افتد این صورت شک متساوی الطرفین از هر دو جمله منصرف است انصراف یکی از مناشئ‌اش غلبه وجودی است چون به اصطلاح غلبه وجودی با صورت عدم شک هست پس قید شک نداشتن به جهت انصراف هم به جمله مثبت اضافه می‌شود هم به جمله منفی اضافه می‌شود و این باعث می‌شود که این حالت را پیدا کند این طور تعبیر می‌کنند. یک صورت دیگر یک وجه دیگری که شاید یک نوع تعیمق وجود اول باشد آن این است که چون شک یک حالت خاصی وجود دارد عرف متعارف اگر شک داشته باشد شک را ذکر می‌کند شک یک حالتی آن ما در جلسه قبل می‌گفتیم که بعضی حالتهای ویژه هست که آن حالتهای ویژه را اگر واقعه خارجی طبق آن حالت خاص باشد در مقام حکایت از آن واقعه خارجی آن ویژگی اخذ می‌شود شک این طوری است که من نسبت به دو طرف قضیه تردید دارم یعنی یک حالت نفسانی خاصی هست که این است این است یک مقداری به اصطلاح به هیچ طرفش نمی‌شود این یک حالت نفسانی هست غیر از حالت ظنّ، ظنّ یک نوع ثبات در آن وجود دارد نسبت به یک طرف خب انسان مایل به طرف هست ولی شک به دلیل اینکه تردید دارد تردید هست و در مقام عمل هم انسان نمی‌داند متحیر هست چکار بکند این کار را بکند آن کار را بکند آن تحیری که لازمه شک هست اینها باعث می‌شود که شک یک حالت ویژه بشود آن حالت ویژه به گونه‌ای هست که اگر حادثه طبق آن حالت ویژه بود ذکر می‌شد مثل همان نکته‌ای که در جلسه قبل در مورد بحث تصادف کردن عرض کردم کسی که مرده باشد اگر این مردنش به نحو تصادف باشد کسی که در مقام بیان هست می‌گوید فلانی تصادف کرد و از دنیا رفت اگر اطلاع داشته باشد از خصوصیاتش در ما نحن فیه هم شخص که از حالت نفسانی خودش خبر دارد از حالت نفسانی خودش که مثلاً گمان دارد گمان ندارد آن بحث اگر اطلاع دارد که آنجا می‌گفتیم در اینجا مطرح نیست این حالت ویژه‌ای که وجود دارد این حالت ویژه سبب می‌شود که اگر آن واقعه بر طبق آن حالت ویژه بود ذکر می‌کرد بنابراین ذکر نکردن آن ویژگی معنایش این است که حادثه آن ویژگی را دارا نیست پس بنابراین اگر می‌گویم من گمان دارم معنایش این است

که شک ندارم گمان ندارم هم ولو گمان ندارم به حسب اصل معنای لغوی اعم از این است که شک داشته باشم یا گمان به عدم داشته باشم ولی این عام اگر آن فرد شک داشتنش تحقق داشت من اکتفاء نمی‌کردم به این جامع گمان ندارم آن ویژگی خاص را ذکر می‌کردم می‌گفتم که شک دارم اینکه نگفتم شک دارم معنایش این است که این شک دارم نیست.

پرسش: خصوص گمان ندارم یک معنای ثانوی عرفی پیدا نکرده یک طوری که اصلاً شامل شک نمی‌تواند ... پاسخ: نه می‌خواهم ببینیم آیا لغتاً چنین است

پرسش: لغتاً معنای لغویش نه ... پاسخ: نه معنای عرفی منشأش ... ولو این معنای ثانویه ممکن است به تدریج به گونه‌ای بشود که به منزله وضع ثانوی پیدا کند ولی ابتدا دلالت اولیه‌اش دلالت اطلاقی است این دلالت اطلاقی ممکن است به حدّ وضع برسد به طوری که حالا البته این به حدّ وضع می‌رسد یا نمی‌رسد حالا من یک توضیحی در موردش بدهم ببینید اگر من همین جا بگویم گمان ندارم این مطلب چنین باشد ولی شک دارم بلکه شک دارم آیا اینجا تناقض صدر و ذیل احساس می‌شود یا احساس نمی‌شود؟ اگر بین مفادی که از گمان ندارم و شک دارم تناقض فهمیده شد آن نکته‌ای که در ابتدای بحث در مورد فرق بین دلالت اطلاقی و دلالت وضعی عرض کردم که دلالت وضعی از سنخ تزاحم مقتضین ظهور هست و دلالت اطلاقی عدم قرینه جزء المقتضی برای این دلالت هست این خودش نکته‌ای هست که ما ببینیم آیا ما چنین احساسی را داریم یا چنین احساسی را نداریم من انکار نمی‌خواهم بکنم که ممکن است همین طور هم باشد که دلالت، دلالت اطلاقی نباشد ولی خب حالا ببینید آیا واقعاً مطلب همین طور هست که به وضع ثانوی ... اگر وضع ثانوی باشد من اگر می‌گویم که من گمان ندارم باید مفادش این باشد که شک هم ندارم چون گمان ندارم فرض این است که وضع ثانوی پیدا کرده برای گمان ندارم پس بنابراین اگر من گفتم که بلکه شک دارم این کانّ می‌خواهم قرینه قرار بدهم که این را بر آن معنای ثانوی به کار نبردم به یک معنای دیگری که لغتاً هست به آن معنی یعنی قرینه صارفه به آن ... حالا اینجا هم این طوری تعبیر بکنیم

پرسش: ... پاسخ: بله آن حالا آن بحث قرینه معینه را هم باید دید که آیا از نوع قرینه صارفه هم نباشد قرینه معینه باشد آنها را به هر حال هر کدامشان یک احساس خاصی در چیز ما ایجاد می‌کند باید دید اینها را از کدام ... البته وقتی من می‌گویم گمان ندارم ولو مفاد عرفیش یک معنایی باشد معنایش این است که الان ظهورات بر طبق این مفاد ثانویه شکل می‌گیرد یعنی ولو آن معنای لغویش محجور بالمرة نیست ولی معنای متروکی است یعنی به طوری که نیاز به قرینه دارد برای افاده او. آیا من احساس می‌کنم که آن معنای اولیه کانّ دارد یک ظهور بدویی که وجود داشت ظهور را دارد از بین می‌رود آیا چنین احساس نمی‌کنم این به هر حال یک چیزهایی هست که جنبه احساسی قضیه دارد که خیلی وقتها هم واقعاً تشخیص این حدود ریز دلالت به آسانی امکان‌پذیر نیست بنابراین در این بحث حالا بعد یک نکته‌ای هست بعد از تمام شدن این چیز می‌خواهم عرض بکنم که بعضی وقتها بعضی‌ها می‌گویند مثلاً فلان واژه در این حالت خاص عند عدم القرینه موضوع بر چیز هست این مفادش چی هست حالا یک نکاتی هست بعداً در مورد این صحبت می‌کنم و عرض می‌کنم خب حالا عرض کردم در بحث گمان دارم و گمان ندارم اینکه آیا این دلالت اطلاقی به تدریج به حدّ وضع رسیده یا وضع نرسیده آن، آن بحثهایی که عرض کردم در موردش وجود دارد خب این یک موضوع بود. یک نکته دیگری که در بعضی بحثهای حاج آقا مطرح شده آن این هست که بعضی وقتها کلمه مثلاً یُکره، یُکره در اصل لغت به این است که این امر ناخوشایند است که جامع بین کراهت و حرمت اصطلاحی هست الان یکره به معنای خصوص کراهت در مقابل حرمت هست صحبت سر این هست که آیا طبق آن معنای لغوی که در روایات هم خیلی وقتها آن معنی اراده شده گاهی اوقات یکره در مقام حرمت به کار رفته نه در مقام کراهت اصطلاحی چطور یکره در مقام حرمت استفاده می‌شود؟ آیا از یکره می‌شود استفاده حرمت کرد؟ یا از یکره می‌شود استفاده ... هم در مورد استفاده حرمت از یکره نیاز داریم به توجیه بعضی وقتها از یکره حرمت استفاده می‌شود بعضی وقتها ممکن است ما بگوییم نه از یکره کراهت اصطلاحی استفاده می‌شود و هر دو هم توجیهاتی دارد

و در بعضی مقامات از یکره کراهت اصطلاحی استفاده می‌شود در بعضی وقتها از یکره حرمت استفاده می‌شود خب به چه بیان ببینید به نظر می‌رسد گاهی اوقات متکلّم در مقام بیان امور محرمه هست مثلاً در سیاق امور محرمه در جایی که مقام مقامی هست که کارهای حرام بیان کند اینجا کلمه یکره را به کار می‌برد اکتفاء می‌کند به آن قرینه مقام که مقام حرمت هست در افاده تحریم یک موقع این طور هست ولی اگر نه قرینه‌ای وجود نداشت بر اینکه مقام، مقام تحریم است همین طوری کلمه یکره را به کار برد به نظر می‌رسد که این یکره ظهور در کراهت اصطلاحی پیدا کند به چه خاطر؟ به این نکته که اگر شارع می‌خواست مکلف را زجر کند و زجرش حدّش حدّ تحریم بود نباید به یک لفظ جامع اکتفاء کند که آن حدّ تحریمی ناخشنودی را نرساند حدّ تحریمی ناخشنودی ... نسبت به فرض کنید که کراهت اصطلاحی آن خیلی مهم نیست حدّش را بیان نکند اجمال هم بیان بشود نوعاً آن چیزی که غرض شارع به او تعلق می‌گیرد حدّ تحریمی است اما اینکه حالا بیان نکند با یک لفظی حدّ کراهت اصطلاحی‌اش را آن خیلی مهم نیست ولی حدّ تحریمی باید یک واژه‌ای به کار ببرد که برای بیان ... فرض کنید ببینید یک نفر اگر بیاید از شما سؤال بکند که این آقا خلاصه چطور آدمی هست؟ شما می‌گویید آدم خوبی نیست. اگر طرف خائن و قاتل باشد یک قاتل حرفه‌ای باشد این خوب نیست را به کار نمی‌برید. خوب نیست ولو اینکه بالأخره آن هم خوب نیست. خوب نیست یک عنوان جامعی است این عنوان جامع برای زجر مخاطب از آن رفتاری که می‌خواهد بکند کافی نیست اگر حدّ آن واقعه به گونه شدید باشد برای زجر باید آن ویژگی خاصی که وجود دارد را ذکر کنیم تا آن هدف شما حاصل بشود اگر گفتید طرف آدم خوبی نیست معنایش این است ولو آدم خوبی نیست ولی این طور نیست که یک ناپسندی ویژه‌ای داشته باشد امثال اینها. این نکته سبب می‌شود یک موقعی عرض کردم یک موقعی مقام اقتضاء می‌کند که ولو می‌گویند خوب نیست آن همان معنایی را که شما می‌خواهید از آن استفاده کنید استفاده بکنید یا بخصوص بعضی آدمها هستند که اصلاً چیزشان این نیست که خیلی آن تعبیرات را تعبیرات ویژه دارد خدا رحمت کند مرحوم آقای

خوانساری رحمت الله علیه ایشان یک ویژگیی داشتند که حالا این هم یک سنخ دلالت اطلاقی هست ولی دلالت اطلاقی شخصی ایشان اگر از ایشان مسئله شرعی سؤال می‌کردند هیچ وقت فتوی نمی‌دادند بعضی مسائلی که مشهور است و همه نظرشان این هست آن را خب نه. اگر نظر خاصی ایشان داشتند که بر خلاف نظر مشهور بود به خودشان نسبت نمی‌دادند یک کسی که مطابق این نظر بود نظر آن را نقل می‌کردند مثلاً از ایشان سؤال می‌کردند مسئله چطوری است می‌گفت مرحوم حاج شیخ عقیده‌شان این بود عقیده مرحوم حاج شیخ را ذکر می‌کردند و اینجا سکوت در مقام بیان اینکه نظر مرحوم حاج شیخ را ردّ نکردند نشانگر این است که نظر ایشان هم مطابق آن نظر هست معمولاً این طور نیست که در مقام بیان فتوای خود به سکوت اکتفاء کنند صریحاً می‌گویند ما نظرمان این است یا بدون اینکه ما نظرمان این است خود مطلب را بیان کنند ولی ایشان یک دأب چیزشان این بود که در این طور مسائل اختلافی که وجود دارد به شخص دیگری مطلب را نسبت می‌دادند خب این یک ادبیات خاصی هست که دلالت اطلاقی هست که با توجه به ویژگی‌هایی خود متکلّم شکل می‌گیرد عرضم این هست که اگر این ویژگی حالا در پرانتز این مطلب را بگویم خیلی وقتها فقهاء می‌گویند که ظاهر کلام این هست که ایشان هم با آن مخالف است چون انکار نکرده زیاد می‌گویند دیگر. می‌گویند ایشان مطلبی را از شیخ انصاری نقل کرده و ردّ نکرده و دأبش این بوده اگر آن مطلب بود ردّ می‌کرد پس پیداست که با آن مطلب موافق هست مخالف نیست این هم یکی از انواع دلالتهای اطلاقی هست که چون دأب متکلّم این هست که ردّ می‌کرد ردّ نکردن معنایش این است که موافق با آن کلام هست پس خودش یعنی اینکه من هم با این نظر موافق هستم

پرسش: ... پاسخ: حاشیه نزد این معنایش این است که بله این هم حاشیه نزدن معنایش این است که موافق با این چیز هست یا مثلاً آن مطلبی که می‌گویند فقه شیعه به منزله تعلیقه بر فقه عامه هست آن هم در واقع یک نوع دلالت اطلاقی است که ائمه (علیهم السلام) اگر نظرشان بر خلاف نظر عامه بود بیان می‌کردند حالا با دو تقریب، یک تقریب این هست که رسم ائمه (علیهم السلام) این هست

بنابراین یک ظهور حالی پیدا می‌کند یک تقریب دیگر این است که وظیفه ائمه (علیهم السلام) این هست این دوتا تقریب باهمدیگر فرق دارد که روی تقریب وظیفه بیان کنیم یا با تقریب رسم بیان کنیم اینها چیزهایش فرق دارد که حالا بماند آن نحوه بحثش در جای دیگر است. این حالا در پرانتز بود من غرضم این هست که در مسئله یکره اگر این طور قرائن را بگذاریم کنار این طور قرائنی که اقتضاء می‌کند یک معنای خاصی را همین طوری کلمه‌ای یکره را به کار ببریم ما ممکن است بگوییم این ظهور دارد در اینکه این کراهت، کراهت اصطلاحی هست به دلیل اینکه اکتفاء به جامع در مقام زجر و عدم ذکر خصوصیت شدت نامطلوبیت این دلالت عرفی دارد بر اینکه در حدّ آن مرتبه شدید نیست و آن مرتبه خفیف هست این هم یک دلالت است. عرض می‌کنم خیلی از این دلالتها را باید در مقام سنجید چون همین مثلاً که لفظ یکره را توجه فرمودید گاهی اوقات در یک مقامی این را در مقام حرمت به کار می‌برند به دلیل اینکه اصلاً آن چیزهایی که موضوعی که در آن موارد مطرح است آن چیزی که مطرح هست حرمت است امر دائر بر این است که آن حرام باشد یا حرام نباشد فرض کنید در باب محرمات احرام آن روایتی هست که می‌گوید شخصی مادرش را در حال احرام می‌بوسد حکمش چی هست؟ امام (علیه السلام) طبق این روایت می‌فرماید «لَا بَأْسَ هَذِهِ قُبْلَةُ رَحْمَةٍ إِنَّمَا یُکْرَهُ قُبْلَةُ الشَّهْوَةِ» این سر محبت و مهربانی هست که مادرش را می‌بشود آن چیزی که حرام هست مطلق تقبیل نیست تعبیر یکره یا تکره تعبیر کرده ولی آن چیزی که اصلاً در باب احرام مطرح هست این است که حرام است یا حرام نیست؟ اصلاً سؤالی که آن طرف هم کرده سؤالش این است که آیا ... «الْمُحْرِمِ یُقَبِّلُ أُمَّهُ هل یجوز أو لا یجوز؟» می‌گوید «یجوز و إنما الذی لا یجوز قبلة الشهوة» چون در مقابل قرار گرفته مقابل یجوز که سؤال‌کرده اینجا یکره این خودش قرینه است بر اینکه از تکره حرمت استفاده می‌شود این معنای ندارد که از تکره حرمت استفاده می‌شود به دلیل اینکه سؤال سائل این بوده که آیا جایز هست یا جایز نیست خب بنابراین به کار بردن واژه ولو واژه جامع هست ولی این واژه جامع قید خصوصیتش را مقام افاده کرده پس بنابراین نکته‌ای که

می‌گفتیم اگر می‌خواست جامع ... حالا بخصوص اینجا مستقیماً در مقام بیان تحریم هم نیست مستقیماً در مقام بیان زجز نیست آن حکمش را می‌داند آنکه که می‌خواهد بیان کند این است که تقبیل الام جایز، آن بالتناسب یک مطلب دیگری را خود مخاطب هم می‌دانسته بیان می‌کند می‌خواهد بگوید آنکه محرم هست مطلق تحریم نیست تقبیل الشهوة هست که حرام هست و امثال اینها ولی اگر یک چنین قرائنی نباشد به نظر می‌رسد کلمه یکره و تکره اگر قرائن خاصه‌ای دالّ بر تحریم در آن وجود نداشته باشد ظهور در کراهت اصطلاحی دارد به این ظهور در کراهت اصطلاحی به تدریج منشأ شده که این تکره اصلاً وضع ثانوی پیدا کند در کراهت اصطلاحی اینکه الان کراهت وضع ثانوی دارد کراهت به طوری که آن معنای اصلی لغویش چه بسا اصلاً منسلخ شده باشد از آن معنای اصلی‌اش منسلخ شده باشد به خاطر همین نکته هست که ابتداءً یک نوع دلالت اطلاقی بر کراهت اصطلاحی داشته این دلالت اطلاقی به تدریج تبدیل می‌شود به دلالت وضعی چون آن نکته‌ای که همان نکته‌ای که غالباً ... مرحوم آقای صدر این بحث را مطرح کردند که چطور می‌شود که استعمال مجازی حالا این را بعداً مطرح می‌کنیم که یک بحثی وجود دارد که وضع تعیّنی مسبوق به استعمال مجازی است و این استعمال مجازی یک اشکالی وجود دارد در موردش که چطور می‌شود که این وضع تعیّنی با وجود اینکه استعمال مجازی با قرینه هست منشأ وضع تعیّنی پیدا می‌کند چون وضع تعیّنی باید دلالت بلا قرینةٍ باشد آقای صدر یک بیانی دارد حالا من در این مورد وضعهای اطلاقی بعداً می‌خواهم صحبت کنم که حالا آن بیان که در جای خودش هم باشد اینجا راحتتر است دلالتهای اطلاقی در این نکته‌ای وجود دارد که به وضع منجر شدن در مورد دلالت اطلاقی ساده‌تر از دلالتهای وضعی هست خب حالا این باشد بعداً نکته‌اش را بعداً در موردش صحبت می‌کنیم.

پرسش: ... پاسخ: یکره در حرمت استعمال نمی‌شود یکره در جامع استعمال می‌شود ولی یک نکته دیگری وجود دارد آن نکته این هست که ذکر ... همین

دلالت اطلاقی اگر حرمت در مورد وجود داشت شارع اکتفاء به جامع نمی‌کرد ذکر می‌کرد و اینجا اکتفاء کرده پس آن حرمت نبوده

پرسش: ... پاسخ: بله دیگر

پرسش: حالا اگر اطلاق نداشت با یک قرائنی سیاقی بود اینجا این قرائنی هست شواهدی هست که می‌فهمیم یکره در کراهت اصطلاحی نیست طبق قرائن که لازم نیست معیّنه باشد استعمال مجازی که نیست ... پاسخ: نه بحث من این است می‌گویم ظهور ... اینکه ما می‌گوییم اینجا کراهت، کراهت اصطلاحی است به خاطر این است که دالّی بر حرمت وجود نداشت عدم دالّ بر حرمت دالّ بر کراهت اصطلاحی هست به دلیل همان نکته‌ای که اگر واقعه به نحو حرمت بود باید دالّ بر حرمت ذکر می‌کرد خب اگر حالا احیاناً یک قرینه‌ای ولو قرائن مقامیه وجود داشت که آن دالّ بر حرمت بود طبیعتاً‌دلالت اطلاقی شکل نمی‌گیرد چون دالّ بر کراهت عدم دالّ بر حرمت بود در موضوع

پرسش: ... پاسخ: مجازی هم اتفاق نمی‌افتد دلالت اطلاقی همین است دلالت اطلاقی این هست که قرینه اصلاً باعث می‌شود که اصل آن دلالت را مقتضی‌اش را از بین ببرد آن نکته‌ای که در مقدمه بحث گفتم به خاطر همین بود که اساساً سنخه دلالت اطلاقی با سنخه دلالت وضعی متفاوت است در دلالت وضعی عدم القرینه جزء المقتضی نیست دخالت دارد در فعلیت تحصیل مقتضی نه در جزء المقتضی نیست ولی در دلالت اطلاقی عدم القرینه جزء المقتضی است گاهی اوقات تمام المقتضی است اصلاً آن چیزی که دالّ بر این مطلب هست عدم دالّ بر شیء دیگر هست بنابراین آن دالّ بر شیء دیگر وارد می‌شود همان بحث ورود و تزاحم را که مطرح کردم اینکه سنخه‌اش اصلاً یک سنخه دیگری است اینجا هم همین است ما می‌خواهیم بگوییم دلالت یکره بر کراهت اصطلاحی این دلالت از سنخ دلالت اطلاقی است ولی شرطش این است که دالّی بر حرمت وجود نداشته باشد آن دالّ بر حرمت چه دالّ لفظی بر رحمت باشد چه دالّ مقامی که مثلاً سؤال سائل در مقام حرمت هست اگر چیزی که دالّ باشد که آن ناخشنودیی که متکلّم در مقام بیان هست به حدّ حرمت هست آن اگر دالّ به کار ببرد می‌گوید دالّ بر

کراهت وجود ندارد اینجا تزاحمی نیست این طور نیست که از سنخ اهم و مهم و از این حرفها باشد.

پرسش: اینجا این قرینه می‌فرمایید که مراد آن یکره آن یکره چیز حرمت است یا اینکه از باب تعدد دالّ و مدلول ... پاسخ: از باب تعدد دالّ و مدلول است

پرسش: صحبتی را که از آقای صدر نقل کردید مربوط به بحث ما نیست شبیه به بحث است ... پاسخ: نه بحث من این بود که گاهی اوقات آن دلالت اطلاقی به تدریج به وضع ثانوی می‌انجامد

پرسش: ولی مسبوق به مجاز نبود پاسخ: همین را می‌خواهم بگویم، می‌خواهم بگویم دلالت اطلاقی دلالتی هست مسبوق به مجاز نیست ولی دلالت اطلاقی دلالتی است عدم القرینه در آن دخالت داشت عدم القرینه یعنی یک جزء موضوعش عدم القرینه هست اطلاق قضیه هست آیا این اطلاق منشأ می‌شود که یک وضع ثانوی پیدا بکند به طوری که حتی در صورتی که اطلاق هم نداشته باشد منسلخ به یک معنای خاصی که این نیست این یک تحلیلی هست که این را باید بعداً در موردش مطرح کنیم عرض کردم که این که چطور دلالت اطلاقی تبدیل می‌شود به وضع تعیّنی این نیاز به تحلیل دارد همچنان که دلالت مجازی گاهی اوقات تبدیل می‌شود به دلالت وضعی

پرسش: انس ذهنی ... پاسخ: این انس ذهنی چطوری ایجاد می‌شود؟

پرسش: ... پاسخ: اولی به حرکت قرینه بود بعد دیگر قرینه لازم نیست

پرسش: بحث ما عدم به برکت عدم قرینه بود ... پاسخ: عدم قرینه بود بعداً ممکن است بگوییم قرینه نداریم اینها می‌خواهم ببینم آیا سنخه‌اش مثل هم هست؟ و سنخه‌اش مثل هم نیست این نکته‌ای هست که حالا می‌خواهم بعداً در موردش صحبت کنیم که آیا ... یک بحث کلی نحوه تبدیل دلالت مجازی به دلالت حقیقی به نحو وضع تعیّنی است شبیه آن در دلالت اطلاقی هست نحوه تبدیل دلالت اطلاقی به دلالت وضعی تعیّنی اینها نیاز به یک تحلیل دارد که چطور می‌شود و آن می‌خواست عرض من این بود آن بیانی که شهید صدر در تبدیل دلالت مجازی به وضع تعیّنی دارند آن با این متفاوت است یک تحلیل دیگری ما باید اینجا ارائه

بدهیم این نکته‌ای بود که حالا بعد در موردش این بحث چیز تمام بشود یکی دوتا مثال دیگر وجود دارد در مورد دلالت اطلاقی این را در موردش صحبت می‌کنیم.

حالا یکی دوتا نکته‌اش را من فقط، قبلاً گفتم فرق بین مشرک و الذین اشرکوا هست که این وجود دارد نکته دیگری که اینجا هست آن این هست که آیا دلالتهای اطلاقی تناسبات حکم و موضوع این دلالت را ایجاد می‌کند این هم یک نکته است و یک نکته دیگری که اینجا وجود دارد این نکته است توجه بفرمایید آیا دلالت اطلاقی در مرحله دلالت افرادی است یا در مرحله دلالت ترکیبی است؟ یک مرحله‌ای دلالت اطلاقی داریم یعنی تک تک جملات یک دلالتی دارند یک دلالتی هست که در کل جمله این دلالت شکل می‌گیرد آیا دلالت اطلاقی در مرحله دلالت افرادی هست در مرحله مفهوم افرادی است یا مفهوم ترکیبی جمله هست؟ این را هم بعد بحث می‌کنیم بعد بحث بعدی این هست که آیا این دلالت اطلاقی می‌تواند تبدیل بشود به دلالت وضعی؟ و تحلیل تبدیل شدن دلالت اطلاقی به دلالت وضعی به نحو وضع تعیّنی این هم بحث بعدی است که باید مطرح کنیم.

«و آخر دعوانا أن الحمد لله رب العالمین»